

فرهنگ سیاسی و تأثیر آن بر رفتار نخبگان و توسعه سیاسی در دوره پهلوی دوم

دریافت: ۱۳۹۷/۰۱/۲۶

علیرضا سمیعی اصفهانی*

پذیرش: ۱۳۹۷/۰۳/۲۲

محسن شفیعی سیف‌آبادی**

حسن یعقوب‌نیا***

چکیده

مقاله حاضر تلاشی است تحلیلی-تبیینی جهت بررسی فرهنگ سیاسی در دوره حکومت محمد رضا شاه پهلوی بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و چگونگی تأثیرگذاری این فرهنگ سیاسی بر توسعه سیاسی و کنش نخبگان سیاسی که درون حاکمیت سیاسی با این نوع فرهنگ خود را وفق داده بودند. در همین راستا این نوشتار بر محور این پرسش اساسی شکل یافت که «فرهنگ سیاسی دوره پهلوی دوم از بعد از کودتای ۲۸ مرداد سال ۳۲، چه تأثیری بر رفتار نخبگان سیاسی و همچنین توسعه سیاسی این دوره داشته است؟» فرض‌های مقاله مطرح می‌سازد که ۱- جامعه ایرانی در دوره پهلوی دوم، ساختارهای سیاسی پاتریمونیال و اقتصاد رانتی آن مقطع همراه با عدم وجود سازوکارهای مشارکتی، عامل اصلی تولید فرهنگ سیاسی تبعی بوده است. ۲- فرهنگ سیاسی تبعی نیز عامل اصلی کنش سیاسی تملق محور، فساد اداری و در نهایت عدم توسعه سیاسی می‌باشد. نتایج حاصل از تحقیق نیز ضمن تأیید فرضیات بالا، نشان می‌دهد که نظام سیاسی این دوره نظامی پاتریمونیال بود و به تبع آن نخبگان سیاسی درون حاکمیت، این فرهنگ سیاسی را در وجود خود نهادینه کرده و باعث گسترش و تعمیق آن در شیوه مدیریت سیاسی جامعه می‌شدند.

واژگان کلیدی

فرهنگ سیاسی، نخبگان سیاسی، رفتار سیاسی، نظام سیاسی پاتریمونیال.

asamiei@mail.yu.ac.ir

* استادیار علوم سیاسی دانشگاه یاسوج (نویسنده مسئول)

** دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه یاسوج

*** دانشجوی دکتری جغرافیای سیاسی دانشگاه خوارزمی

فرهنگ سیاسی بخش مهم و در عین حال زمینه ساز سیاست‌های داخلی و خارجی هر کشور به حساب می‌آید. به تعبیر دیگر میان باورها و الگوهای محیط اجتماعی و اقدامات سیاسی دولتمداران رابطه وجود دارد. این رابطه آنچنان عمیق است که اکثر جامعه شناسان و اندیشمندان سیاسی معتقدند رفتارسیاسی شهروندان، نخبگان و حکومت‌گران عمدتاً خواستگاه فرهنگی دارد و بر اساس همین ملاک جوامع را به مشارکت جو، پیرو منش و کوچک اندیش تقسیم کرده‌اند. در همین رابطه نیز، مطالعه تاریخ سیاسی معاصر ایران نشان می‌دهد که دگرگونی یا سقوط حکومت‌های استبدادی ضرورتاً به معنای محو استبداد و احیاناً توسعه سیاسی نیست. بی‌تردید سخت جانی و دوام استبداد در ایران بدون توجه به فرهنگ سیاسی استبدادی و اقتدارگرایانه ایرانیان که قطعاً ذاتی نبوده بلکه نتیجه ساختارهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی انباشته شده تاریخ ایران است، قابل توجیه و تبیین نیست. با سقوط یک حکومت و روی کار آمدن حکومتی دیگر و به تبع آن روی کار آمدن نخبگان سیاسی دیگر - به رغم برخی تفاوت‌ها در اصول - شاهد استمرار عناصری خاص در رفتار و کردار نخبگان سیاسی هستیم. بی‌تردید وجود این عناصر منفی از قبیل بد بینی، بی‌اعتمادی، چاپلوسی، فساد، فرصت طلبی در رفتار و کردار نخبگان سیاسی مانع عمده‌ای در ایجاد تحول در حوزه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در طی تاریخ سیاسی معاصر ایران و بالاخص در دوره محمد رضا شاه بوده است.

از طرف دیگر خصوصیات قدرت در سال‌های سلطنت محمد رضا شاه، به سوی شخصی‌گرایی یا شخصی بودن قدرت یعنی حکومت کردن شاه از طریق رابطه‌های شخصی و نه از طریق سازمان‌های رسمی و بوروکراتیک اعمال می‌شد. این مقوله به همراه تضعیف نهادهای قانونی مشارکت، فضای سیاسی جامعه ایران را در سال‌های پس از کودتای ۱۳۳۲ به سمتی برد که سیاست «مشق شب»، مرام تعداد خاصی از شخصیت‌هایی گردید که در دربار، حضوری مداوم داشتند. بر همین اساس، حلقه درونی قدرت، منحصر به محفل درونی شاه و چند فامیل خاص می‌شد. بر همین مبنا، سوال اصلی مقاله حاضر این است که «فرهنگ سیاسی دوره پهلوی دوم از بعد از کودتای ۲۸ مرداد سال ۳۲، چه تأثیری بر رفتار نخبگان سیاسی و همچنین توسعه سیاسی این دوره داشته است؟». جهت پاسخ به سوال مطرح شده دوفرضیه جهت آزمون ارائه شدند که عبارتند از: «۱- جامعه ایرانی در دوره پهلوی دوم، ساختارهای

سیاسی پاتریمونیل و اقتصاد رانتی آن مقطع همراه با عدم وجود سازوکارهای مشارکتی، عامل اصلی تولید فرهنگ سیاسی تبعی بوده است. ۲- فرهنگ سیاسی تبعی نیز عامل اصلی کنش سیاسی تملق محور، فساد اداری و در نهایت عدم توسعه سیاسی می‌باشد.

در راستای آزمون فرضیات ذکر شده، این نوشتار به دو بخش مجزا تقسیم می‌شود. در بخش اول ذیل عنوان چهارچوب نظری، پس از شناخت مفهوم فرهنگ و فرهنگ سیاسی به تشریح اصطلاح فرهنگ سیاسی تبعی و ارتباط آن با نظام پاتریمونیل پرداخته می‌شود. در بخش دوم نیز ضمن شرح عوامل زمینه ساز شکل یابی فرهنگ سیاسی تبعی، به تأثیر این نوع فرهنگ بر توسعه سیاسی و همزمان رفتار نخبگان سیاسی دوره پهلوی دوم پرداخته می‌شود.

۱. چهارچوب نظری

فرهنگ و فرهنگ سیاسی

«آنتونی گیدنز» فرهنگ را «ارزش‌هایی که یک گروه معین دارد، هنجارهای که از آن پیروی می‌کنند و کالاهای مادی‌ای که تولید می‌کنند» (گیدنز، ۱۳۷۶، ص ۸۲) تعریف می‌کند. بر پایه این تعریف، فرهنگ‌ها زمینه‌های رفتاری ویژه خود را برای مردمانی که در آن حوزه فرهنگی پرورش یافته‌اند درونی می‌کنند. بر این اساس «فرهنگ» یک پدیده نسبی است که از جامعه‌ای به جامعه دیگر تغییر می‌کند و هنجارها و بایدها و نبایدهایی را مشخص می‌نماید که توسط اعضای آن فرهنگ مورد پذیرش قرار می‌گیرند. بر همین مبنا، کسانی که از این بایدها و نبایدها سرپیچی می‌کنند بخصوص در نظام‌های بسته به عنوان منحرف نگریسته می‌شوند. این مسئله در بعد فرهنگ سیاسی پررنگ‌تر است. به باور برخی، فرهنگ سیاسی «محیط ذهنی و نگرشی است که در درون آن نظام سیاسی عمل می‌کند» (بشیریه، ۱۳۸۰، ص ۲۹) تعریف می‌شود. بر این اساس، فرهنگ سیاسی جهت‌گیری ذهنی نسبت به سیاست یک نظام خاص به شمار می‌آید. به عبارتی، جزئی از فرهنگ کلی‌تر اجتماعی است که در تعریفی روشن‌تر می‌توان آن را مجموعه‌ای از احساسات، ارزش‌ها، عواطف و اخلاقیات که شکل دهنده رفتار سیاسی و اجتماعی تک تک افراد جامعه در زندگی سیاسی توصیف نمود که به سه دسته طبقه‌بندی می‌شود:

الف) فرهنگ سیاسی محدود: این فرهنگ با نظام سیاسی ابتدایی و بسته سازگار است (نقیب زاده، ۱۳۸۰، ص ۷۶). در این جوامع، نقش‌های سیاسی به صورت تخصصی و منفک

شده وجود ندارند. فرهنگ سیاسی برخی جوامع قبیله‌ای آفریقایی در این مقوله جای می‌گیرد (Almond And Verba, 1966, p.17).

ب) فرهنگ سیاسی مشارکتی: در این نوع فرهنگ سیاسی، افراد جامعه به طور نسبی در کلیت نظام سیاسی (ساختار سیاسی و اداری)، نهادها (طرح خواست‌ها و تقاضاها) و نیز داده‌ها (استراتژی‌ها، قوانین و طبقه‌بندی اولویت‌ها) نقش دارند و نسبت به رفتارها نخبگان سیاسی حساس هستند. افراد خود را در جامعه سیاسی فعال قلمداد می‌کنند و از لحاظ روانی بر این باورند که می‌توانند بر تصمیمات نظام سیاسی تأثیر بگذارند (قوام، ۱۳۸۰، ص ۷۳). بنابراین، در این فرهنگ هم آگاهی و هم مشارکت وجود دارد. به باور برخی، این فرهنگ سیاسی در برخی نظام‌های دموکراتیک غربی که در آن تقسیم کار بالا و نهادهای پابرجا وجود دارد، غالب است.

ج) فرهنگ سیاسی تبعی: در این نوع از فرهنگ سیاسی، ممکن است افراد از وجود نظام سیاسی و برخی آگاهی‌ها برخوردار باشند، اما به دلیل وجود مسائل امنیتی و ترس حاکم در درون سیستم، تابع محض قدرت سیاسی می‌شوند. این فرهنگ با نظام‌هایی همخوانی دارد که در آن سطحی از انفکاک ساختاری و تقسیم کار وجود دارد اما مشارکت و توسعه سیاسی وجود ندارد (نقیب زاده، ۱۳۸۰، ص ۷۶). این نوع فرهنگ سیاسی خاص نظام‌های سنتی از نوع پدرسالار، الیگارشیک، سلطنتی و دیوان سالاری است و نوع فرهنگ سیاسی حاکم در این نظام‌ها اطاعتی و انقیادی می‌باشد (سردارآبادی، ۱۳۸۰، ص ۱۵۹). وجود این نوع از فرهنگ سیاسی در زمان حکومت پاتریمونیا پهلوی دوم بخصوص پس از کودتای ۲۸ مرداد قابل انکار نیست.

حکومت پاتریمونیا به معنای گسترش حوزه خانوادگی حاکم است که در آن رابطه میان حاکم (شاه) و مقامات دولتی براساس اقتدار پدری و وابستگی فرزندی است (Bill. J. and Leiden, 1984, pp.211-203). در مرکز مدل پاتریمونیا این ایده وجود دارد که پدران و شوهران، کارفرمایان، معلمان و غیره همگی نماینده یا مدل کوچکی از قدرت دولتی هستند که تنها منافع نخبگان پاتریمونیا را نمایندگی می‌کند. به عبارت دیگر، این مدل، دولت را منبع یا نقطه تمرکز قدرت تصور می‌کند که در هر سطح یا حوزه‌ای نظیر خانواده دولت، آموزش، تولید و... یکسان است. بنابراین، سیستم پاتریمونیا لیسیم یک ساختاری سیاسی است که به شدت غیررسمی بوده و خصلت شخصی دارد و در آن ساختار دولت ادامه حاکم و

دربار محسوب می‌گردد. در پاتریمونیالیسم امتیازاتی از ناحیه دولت توزیع می‌شود که اگر دولت خصلت رانتی بودن را نیز دارا باشد این امتیازات و مزایا تشدید خواهد شد و ویژگی‌های خاصی را دارا می‌شود که در یک جمع‌بندی کلی، عبارتند از:

۱. وابستگی کامل نظام دیوانسالارانه به شخص پادشاه و فردی بودن روند تصمیم‌گیری که موجب شخصی شدن کامل اقتدار می‌گردد.

۲. متأثر بودن پادشاه از اطرافیان و نزدیکان خود، لذا درباریان و مردم به منظور تقرب به شخص پادشاه و اثرگذاری بر تصمیمات وی همواره در التهاب نوعی مبارزه قدرت پنهان به سر می‌برند.

۳. پادشاه به منظور تثبیت موقعیت و حفظ حاکمیتش به رقابت‌های پنهان و آشکار در اطراف خود دامن می‌زند و برای جلوگیری از شکل‌گیری قدرتی نمایان و خارج از سپهر حاکمیت اعضای خویش، همواره در اعطای مناصب به اطرافیان و گرفتن آن به میزان سرسپردگی افراد توجه دارد.

۴. اتکا به نیروهای نظامی و مسلح و امنیتی. به نظر ماکس وبر این که تا چه حد یک قشون از ماهیت پاتریمونیال برخوردار است محکی صرفاً اقتصادی دارد که این امر نیز ارتباط مستقیمی با تجهیز و تغذیه قشون از ذخایر و منابع حکمران برخوردار می‌باشد. هر قدر این امر گسترده‌تر و کامل‌تر باشد به همان نسبت ارتش پاتریمونیال بدون قید و شرط در اختیار حاکم قرار دارد (وبر، ۱۳۷۴، ص ۳۵۸). بنابراین، بدون تردید ارتش ایران در دوران پهلوی ماهیتی پاتریمونیال داشت چرا که در این دوران نظامیان از انواع حمایت‌های اقتصادی اعم از واگذاری زمین، وام‌ها و پاداش‌های کلان و مزایا برخوردار بودند.

موراد مطرح شده ارتباط مستقیم فرهنگ سیاسی تبعی و نظام سیاسی پاتریمونیال را نشان می‌دهد. توضیح آنکه در تقسیم انواع حکومت‌ها، حکومت شخصی و پاتریمونیال، در دسته‌بندی رژیم‌های غیر دموکراتیک قرار می‌گیرد. اندیشمندان مختلف از یونان باستان تا سده بیستم در این باره سخن رانده‌اند اما تاثیرگذارترین گونه شناسی در مورد سلطه شخصی؛ تحلیل تاریخی - جامعه‌شناختی وبر از انواع سلطه مشروع است که مدتی قبل از مرگ خود در سال ۱۹۲۰ ارائه کرد. وی در گونه شناسی خود به تمایز و تعارض ماهیت غیر شخصی گونه قانونی - عقلایی سلطه مشروع با ماهیت شخصی دو گونه دیگر اشاره می‌کند. به اعتقاد وی در سلطه پاتریمونیالیسم (یا پدرشاهی) که گونه فرعی مشروعیت سنتی است، پیروان به

فرمانبرداری از شخص رئیس یا سلطان تن در می‌دهند و پادشاه اقتدار سیاسی را همچون بخشی از مایملک شخصی خود به کار می‌گیرد. در این شرایط، تنها سنت است که تحدید کننده و همچنین مشروعیت بخش کاربرد اختیارات عمومی است که شخص حاکم در کنترل خود گرفته است. اما با این وجود، حاکم پاتریمونیال از میزان یا درجه‌ای از «خودسرانگی»^۱ برخوردار است که در برخی جوامع به خودکامگی می‌انجامد وضعیتی که وبر از آن تحت عنوان «سلطانیسم» نام می‌برد. (بروکر، ۱۳۸۴، ص ۸۳). جیمز بیل نیز خصوصیت اصلی این نظام‌ها را تمرکز قدرت در شخص رهبر، انحصار سیاسی، کاهش سطح نهادمندی سیاسی و نظامی‌گری و... می‌داند (James Bill, 1974, p.165) هانتینگتون نیز معتقد است اعمال قدرت در این گونه نظام‌ها بستگی به میزان نزدیکی به رهبر، دسترسی به او و اتکای به حمایت او دارد. وی نیز برخی از نظام‌های دیکتاتوری را مانند نظام سلطنت پهلوی، از جمله مصادیق مدل‌های وبری برمی‌شمرد و خصوصیت اصلی آن‌ها را سرپرستی، رعایت خویشاوندی، دوست بازی و فساد می‌داند (هانتینگتون، ۱۳۷۰، ص ۹۱).

۲. فرهنگ سیاسی تبعی، رفتار نخبگان و توسعه سیاسی

همانطور که پیشتر ذکر آن رفت، در فرهنگ سیاسی تبعی رفتار سیاسی افراد ترکیبی از فرصت طلبی، انفعال، کناره‌گیری، اعتراض سرپوشیده و ترس است. گروه حاکمی که از این فضای فرهنگی برمی‌آید عموماً نسبت به گسترش مشارکت و رقابت و بسط نهادهای کارآمد سیاسی نظر مساعدی از خود نشان نمی‌دهند. در عرصه سیاسی، نخبگان بدلیل احساس ترس و ناامنی روانی می‌کوشند به هر نحو ممکن رضایت شخص حاکم را به دست آورند و به جرگه مقرران او درآیند. بدین سبب فضای فرصت طلبی گسترش می‌یابد و شایسته‌سالاری جای خود را به ارادت‌سالاری می‌دهد. در ادامه، ابتدا به اختصار زمینه‌های تشکیل فرهنگ سیاسی تبعی در دوره پهلوی دوم بررسی می‌شود و سپس به بحث تأثیر فرهنگ سیاسی تبعی بر رفتار نخبگان حاکم و در نهایت عدم توسعه سیاسی ایران در برهه زمانی ۳۲ تا ۵۷ پرداخته می‌شود.

۲-۱. زمینه‌های تشکیل فرهنگ سیاسی تبعی

۲-۱-۱. جامعه ایرانی در دوره پهلوی دوم

جامعه ایرانی در این دوره، طبقات، اقشار و نیروهای اجتماعی متعدد و چه بسا ناسازگار و متعارضی را در خود جای داده بود. بی‌شک پویا و حالت گذار جامعه از ملوک الطوائفی -

کشاورزی به جامعه‌های شهری و بورژوازی از عوامل اصلی این قشربندی اجتماعی است. با این حال، وجود منابع بزرگ غیر سرمایه‌ای یعنی درآمد نفت که بر استقلال هر چه بیشتر حکومت و هیئت حاکمه از طبقات جامعه افزود در نابرابری اجتماعی نقش تعیین کننده‌ای داشت.

هر چند که دگرگونی در قشربندی اجتماعی ایران معاصر از مشروطیت شروع شد ولی بیشترین تغییر و تحول در ساختار طبقاتی و قشربندی اجتماعی در زمان پهلوی دوم انجام گرفت. وجه اساسی این دوره جایگزینی تدریجی رابطه سرمایه داری به جای ارباب رعیتی و حذف طبقه سنتی حاکم یعنی زمین داران و تضعیف روحانیت و زمینه سازی برای به وجود آمدن اقشار جدید بود. مالکان بزرگ و عشایر نیز با پایه‌ریزی ارتش در زمان رضا شاه و تحکیم و گسترش کارکنان و سازمان آن از دور خارج شتوند.

در این فضای سیاسی- اجتماعی، محمدرضا می‌کوشید با حذف مالکان بزرگ و عشایر - با اجرای اصلاحات ارضی - به جای آنان، صاحبان سرمایه به مراکز مالی بیگانه، دیوانیان عالی رتبه و روشنفکران و بطور کلی نیروهای سیاسی، اداری و اقتصادی جدید ورود به دستگاه حکومتی را جایگزین کند. یعنی اقشار و نیروهای جدیدی که حاکم به ذات نبودند. حیطة اختیارات و میزان ترقی آنان نیز نه بر اساس ریشه اجتماعی و امتیازات و برجستگی‌های اکتسابی، بلکه در درجه اول بر اساس لطف و مرحمت آریا مهر تعیین می‌شد (ازغندی، ۱۳۸۷، ص ۱۱۷). در نتیجه آن‌ها خود را از لحاظ ریشه اجتماعی شاید برحق نخبه سیاسی نمی‌دیدند و لطف آریامهر آن‌ها را به این منصب رسانده بود. بر همین اساس، غلام حلقه به گوش محسوب می‌شدند و شاه را به مقام الوهیت بالا می‌برند و تحت اوامر و فرمان شاه بودند. در نزدیکی به شاه با هم به رقابت‌های کاذب دست می‌زدند و در عرصه تصمیم‌گیری‌های سیاسی و اجرایی نیز رقابت آن‌ها بیشتر بر عملی کردن فرامین شاه استوار بود. بر همین اساس، هیچ نوع ابتکاری از خودشان نشان نمی‌دادند و اگر به ندرت کسی وارد حیطة ابتکار می‌شد و از فرامین پا را فراتر می‌گذاشت بوسیله شخص شاه، عمر مسئولیتش به سر می‌رسید.

۲-۱-۲. ساختار سیاسی - اقتصادی عصر پهلوی

ساختار سیاسی و پاتریمونیال عصر پهلوی به گونه‌ای بود که همه قدرت‌ها، در نهایت به شاه ختم می‌شد و او، در رأس سلسله مراتب قدرت قرار داشت. نخبگان حاکم نیز، قدرت خود را از شاه می‌گرفتند و هر چه به شاه نزدیک‌تر می‌شدند، از قدرت بیش‌تری برخوردار می‌گردیدند. این قدرت، به اراده شاه وابسته بود و هر آن ممکن بود از افراد گرفته شود. تمرکز

قدرت در نزد شاه، بویژه در دوره پهلوی اول و مقطع بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، نخبگان حاکم را به ابزار اجرای فرمان‌های شاه تبدیل کرد. شاهان پهلوی، چنانچه می‌خواستند به نخبگان آزادی عمل و اختیار طراحی برنامه توسعه همه جانبه را واگذار کنند، می‌بایست از قدرت نامحدود خود، صرف‌نظر می‌کردند. اما نه ویژگی‌های شخصیتی آن‌ها اجازه کاهش قدرت را به آنان می‌داد و نه حکومت پهلوی از مبنای مشروعیت مستحکمی برخوردار بود تا بتواند بدون توسل به قدرت نامحدود، دوام آورد. لذا تجمع قدرت به عنوان ابزار استمرار حاکمان پهلوی، مورد استفاده قرار می‌گرفت. دفتر اطلاعات و تحقیقات وزارت خارجه آمریکا در سال ۱۳۴۴، در گزارشی آورده است:

«شاه کنونی، فقط پادشاه نیست. در عمل، نخست‌وزیر و فرمانده کل نیروهای مسلح هم هست. تمام تصمیمات مهم دولت را یا خود اتخاذ می‌کند، یا باید پیش از اجرا به تصویب او برسد. هیچ انتصاب مهمی در کادر اداری ایران، بی‌توافق او انجام نمی‌گیرد. کار سازمان امنیت را، به طور مستقیم در دست دارد. روابط خارجی ایران را هم خودش اداره می‌کند. انتخاب کادر دیپلماتیک هم با اوست. ترفیعات ارتش از درجه سروانی به بالا، تنها با فرمان مستقیم او صورت می‌پذیرد... نمایندگان مجلس را او بر می‌گزیند. در عین حال، تعیین میزان آزادی عمل مخالفان در مجلس هم به عهده اوست. تصمیم نهائی در مورد لویحی که به تصویب مجلسین می‌رسد، با اوست.» (میلانی، ۱۳۸۲، ص ۲۲۴)

ساختار اقتصادی دوران پهلوی نیز، نخبگان را - که برای گذران زندگی خود، به دولت وابسته بودند- به محافظه‌کاری واداشت. این امر بویژه در مورد برخی نخبگان فکری، نقش مهمی داشت. از آن جا که اقتصاد ایران فاقد بخش خصوصی کارآمد و قوی بود و عمده فعالیت‌های اشتغال‌زا در اختیار دولت قرار داشت، برخی نخبگان فکری، به ناچار جذب دستگاه دیوانی شدند و از آرمان‌های خود در مورد توسعه، دست کشیدند. «دستگاه حکومتی با وابسته کردن مالی کارمندان و نخبگان به خود، توانائی زیر سؤال بردن و مورد انتقاد قرار دادن برنامه‌های حکومتی و مخالفت کردن گروه‌های فوق را بشدت کاهش می‌داد و آن‌ها را به بله‌قربان‌گویان و حامیان خود تبدیل می‌نمود. در این حالت، بوروکراسی می‌توانست حکم اقیانوسی را پیدا کند که دولتمردان و نخبگان بالقوه‌مخالف دولت را در خود غرق کند. زیرا زمانی که آنان وارد بوروکراسی شدند، دیگر بخشی از حکومت محسوب می‌شدند.» (ایمانی،

۱۳۸۳، ص ۱۰۰). فساد مالی و تبدیل عرصه نخبگی کشور به میدان نزاع و همچنین زد و بند سیاسی برای دسترسی به منبع عظیم ثروت (دولت) نیز، یکی از پیامدهای استقرار اقتصاد دولتی و رانتیر در ایران بود. برخلاف کشورهای صنعتی - که در آن‌ها، ثروت عامل دستیابی به قدرت است - در ایران قدرت، زمینه دستیابی به ثروت را فراهم می‌کند. این وضعیت، در دوره پهلوی بسیاری از افراد را تشویق کرد تا از راه‌های غیرقانونی و با جلب حمایت بیگانگان، به عرصه نخبگی نفوذ کنند و برای استمرار حضور خود در گروه نخبه حاکم، در چهارچوب فرهنگ سیاسی تبعی دست به هر کاری بزنند؛ از جمله این که به جای طراحی برنامه توسعه، برای یافتن راه‌های ماندن در تشکیلات دیوانسالاری، برنامه‌ریزی و تلاش کنند.

۲-۱-۳. عدم وجود سازمان‌ها و ابزارهای مشارکت سیاسی قانونی

بررسی‌ها نشان می‌دهد که در دوره پهلوی دوم سازمان‌ها و ابزارهای مشارکت سیاسی قانونی کمترین استقلال و همچنین، میزان بسیار پایین مشارکت سیاسی و تبدیل خواسته‌های مردم به راه و روش و خط مشی سیاسی را دارا بوده‌اند. این مسئله خود یکی از عوامل اصلی بوجود آمدن فرهنگ سیاسی تبعی بود. در ادامه به صورت مختصر و مجزا به این موارد پرداخته می‌شود.

الف - احزاب: در این دوران تقریباً هیچ حزب مستقل بعنوان رقیب در سطح جامعه به وجود نیامد. احزابی «ملیون»، «مردم» و «رستاخیز» همگی دولتی بودند و توسط نخبگانی تأسیس شدند که در درون ساختار قدرت بودند و وجود حزب را تفننی و مصنوعی و موقت می‌دانستند و اجازه نمی‌دادند تا تقاضاها و خواسته‌های مردم در آنجا منعکس شود.

ب - اتحادیه‌های کارگری: در مقطع مورد بررسی اتحادیه‌های کارگری همواره تحت نفوذ حکومت قرار داشته‌اند، همچنین بعنوان ابزاری برای حفظ نظم محیط کار و بسیج کارگران، آن‌ها تحت کنترل نیروهای امنیتی مورد استفاده قرار می‌گرفتند. اصلی‌ترین وظیفه آنان شرکت دادن کارگران در اجتماعات سیاسی موافق حکومت بود. اتحادیه‌های کارگری قدرت لازم جهت انعکاس خواسته‌های کارگران و تبدیل آنان به خط مشی و سیاست برخوردار نبودند، این امر سبب شد تا روز به روز بر نارضایتی کارگران افزوده شود و بعدها به یکی از عوامل اصلی انقلاب تبدیل شدند.

ج- اصناف: این تشکیلات هرگز استقلال و خودمختاری کافی را برای اطلاق عنوان «صنف» به آنان دارا نبودند. عمده‌ترین کارکرد آنان در برهه تاریخی مورد بررسی مبارزه با گران‌فروشی بود که از طریق هیئت‌های نظارتی دولت هدایت می‌شد. همچنین از این گروه برای انجام انتخابات فرمایشی بهره بردای می‌شد. اصولاً نخبگان سیاسی ایران خواهان شکل‌گیری و گسترش فعالیت اصناف مستقل نبودند چراکه ایستارهای فرهنگی آنان در راستای بست نهادها و گروه‌های سیاسی قرار نداشته است.

د- رسانه‌های گروهی: رسانه‌های گروهی در مقطع مورد بررسی به علت دولتی بودن و کنترل شدید هرگز نتوانستند بصورت یک وسیله ارتباطی مستقل که الزامات اولیه یک جامعه ارتباطی و توسعه‌گرا است، درآیند. به همین دلیل کارکرد اصلی رسانه‌ها یعنی جلب مشارکت مردمی و توسعه فرآیند انتقال آزاد اطلاعات در مورد رسانه‌های گروهی صدق نمی‌کند. در این مقطع، جهت‌گیری عمده رسانه‌ها در راستای نگرش‌های شخصی محمدرضا شاه و نخبگان سیاسی حاکم بوده است. پویش‌های سیاسی در دوره محمد رضا، نظامی را بوجود آورد که دو بازیگر اصلی داشت: شاه و نخبگان. که البته تصمیمات شاه بعنوان یک بازیگر سیاسی مقتدر بطور مستقیم نخبگان سیاسی را تحت تأثیر خواسته‌ها و منافع خود قرار می‌داد (ازغندی، ۱۳۷۹، ص ۱۶۵). در ادامه به تفصیل پیامدهای عملی فرهنگ سیاسی تبعی و وضعیت‌های ممکن نخبگان سیاسی شرح داده می‌شود.

۲-۲. فرهنگ سیاسی تبعی نخبگان حاکم دوره پهلوی دوم، رفتار نخبگان و عدم توسعه سیاسی
فرهنگ سیاسی تبعی که خود ساخته بافت طبقاتی جامعه، ساختار سیاسی- اقتصادی و عدم وجود مکانیزم‌ها و ابزارهای مدنی است، نقش مستقیمی در عدم توسعه سیاسی و همزمان نوع کنش نخبگان سیاسی دوران حکومت محمد رضا شاه دارد. در ادامه ذیل چند محور خاص، به این مسئله پرداخته شده است.

۲-۱. احساس عدم امنیت

احساس عدم امنیت به شرایطی گفته می‌شود که فرد نسبت به آینده خویش چشم‌انداز روشن و مشخص ندارد و هر لحظه ممکن است مسائلی رخ دهد که همه چیز را از دست بدهد. در این زمینه مطالعات ماروین زونیس در میان نخبگان سیاسی دوره محمدرضاشاه جالب توجه است. مطالعات زونیس نشان می‌دهد آن دسته از نخبگان سیاسی که بیشتر در فرآیند سیاسی

حل شده‌اند، بر حسب سن و سال، قدرت سیاسی، میزان مشارکت، تعداد فعالیت‌ها و منزلت اجتماعی، بیشتر احساس ناامنی می‌کنند (Zonis, 1978, p.237).

به عنوان مثال، هویدا چند سال پس از تصدی مقام نخست وزیری - تقریباً از دوره دوم صدارت خود - به گردآوری اسناد و مدارکی پرداخت که به گمانش نوعی تضمین سیاسی علیه دسایس مخالفانش بود و در صورت ضرورت و در شرایط خطیر از مخمصه یا محاکمه می‌توانست نجاتش دهد. بر همین اساس، وی اسناد مربوط به فساد مقامات بالای مملکتی و نیز نسخه‌ای از فرامین خلاف قانون اساسی را در پرونده‌ای نگه می‌داشت (میلانی، ۱۳۸۲، صص ۲۷۴-۲۷۲). در واقع، قدرت، احساس عدم امنیت به وجود می‌آورد، زیرا روند قدرت مقید به نهادها و قواعد مشخص نبوده بلکه تابع امیال قدرتمندان است. در آن برهه نیز، عدم احساس امنیت در میان نخبگان سیاسی از اضطراب ناشی از فقدان عدالت سیاسی برمی‌خاست. بیش از ۷۰ درصد از نخبگان سیاسی ایران در دوره محمدرضا شاه معتقد بودند بی‌عدالتی بسیار زیادی در اجرای اصول و مقررات در نظام سیاسی وجود دارد (Dal seung Yu, 2002, pp.115-113)، در چنین شرایطی نخبگان سیاسی برای کسب ایمنی، محفلی به نام «دوره‌ها» تشکیل می‌دادند. اکثر نخبگان ایرانی عضو چندین دوره بودند و به این وسیله می‌کوشیدند محیط امنیتی بیشتری برای خود فراهم کنند. به علت جریان شخصی قدرت، مقامات همواره احساس بی‌امنیتی کرده و در پی ایجاد شبکه روابط شخصی گسترده برمی‌آمدند. تعمق در آن دوره‌ها و دسته بازی‌ها نشانگر غلبه روابط غیررسمی بر فرآیندهای رسمی است. به این ترتیب قدرت نه در نهادهای رسمی بلکه در اشخاص متمرکز می‌شود. از نقطه نظر توسعه سیاسی طبعاً سیاست غیررسمی و شخصی مبتنی بر باندبازی نمی‌تواند جای نهادهای توسعه یافته سیاسی باثبات و مبتنی بر ارزش‌های ثابت را بگیرد. به این ترتیب شبکه‌ای از روابط شخصی به جای مشارکت و رقابت نهادمند مستقر شد. احساس عدم امنیت موجب می‌شد نخبگان سیاسی همیشه جانب احتیاط در پیش گیرند. ترس از جدیت در کار به این دلیل بود که می‌ترسیدند احیاناً کار آن‌ها مورد موافقت شاه قرار نگرفته و مورد مواخذه قرار گیرند و عزل شوند. به همین دلیل «... مقامات سطح بالا هرگز به آثار ناشی از گفتار و کردار خود بر مردم توجهی نداشتند و در هر قدمی که برمی‌داشتند، صرفاً این مساله را در نظر می‌گرفتند که شاه نسبت به اقدام آنان چه عکس‌العملی از خود نشان خواهد داد.» (هویدا، ۱۳۷۱، ص ۲۲). در چنین شرایطی نخبگان سیاسی برای به دست آوردن سمت‌ها یا باقی

ماندن در مناصبشان باید افکار، تمایلات و سیاست‌های شخص شاه را محور قرار می‌دادند. از آنجا که در چنین فضایی نخبگان با شخصیت و دارای استقلال رای نمی‌توانند باقی بمانند، لذا شرایط برای ظهور نخبگان چاکرمنش و نوکرمآب فراهم می‌شد. به این صورت سیل گفتارها و رفتارهای متملقانه به سمت محمدرضاشاه سرازیر می‌شد و پیامد این امور به صورت بیماری در نظام سیاسی خود را نشان می‌داد.

۲-۲-۲. بی‌اعتمادی و بدبینی سیاسی

منظور از اعتماد سیاسی، حالت ذهنی است که بر مبنای آن فرد در حیات مدنی خویش، تعاون، مدارا و همکاری با دیگران را احساس می‌کند. در این میان، احساس عدم امنیت و بی‌اعتمادی دو عاملی هستند که می‌توانند موجب بدبینی سیاسی شوند. بدبینی ممکن است در جهت‌گیری نخبگان سیاسی نسبت به رقبای سیاسی خود یا نسبت به نظام سیاسی و ارکان آن در راستای نگرش به مردم ایجاد شده و رشد کند. بی‌اعتمادی و بدبینی از ویژگی‌های عمده فرهنگ سیاسی تبعی است که در نتیجه ساخت سیاسی تشدید می‌شود. در این زمینه، ماروین زونیس تاثیرات ساخت قدرت بر گسترش برخی از شاخص‌های فرهنگ سیاسی تابعیت را مورد بررسی قرار داده است. وی در مطالعات خود نتیجه می‌گیرد که به طور کلی بدبینی و بی‌اعتمادی با احساس بی‌قدرتی و ناتوانی سیاسی همراهند و به ویژه قدرت و نحوه عملکرد نظام سیاسی، تعیین‌کننده نگرش بدبینانه نسبت به زندگی سیاسی است. در واقع هرچه افراد در زندگی سیاسی بیشتر مشارکت می‌کنند، بیشتر نگرش‌های بدبینانه پیدا می‌کنند. در همین راستا، در دوران پهلوی دوم از اواسط دهه ۱۳۳۰ شمسی، افزایش اقتدار شاه و تداوم ساخت قدرت توسط نخبگان سیاسی حاکم، تاثیر خود را بر بی‌اعتمادی و بدبینی سیاسی مردم و احساس ناتوانی در نخبگان سیاسی گذاشت و نهایتاً به مانعی در برابر توسعه سیاسی و مشارکت ارادی مردم تبدیل شد. از سوی دیگر چون بدبینی سیاسی با احساس بی‌کفایتی و ناتوانی در تاثیرگذاری بر تصمیمات سیاسی ارتباط داشت، بر این اساس درجه پایینی از احساس توانایی سیاسی با درجه بالایی از بدبینی همراه بود. جالب آنکه هر چه سال‌های خدمت نخبگان سیاسی بالاتر می‌رفت، به جای آنکه سطح اقتدار و اعتماد آن‌ها بالا رود، بی‌اعتمادی و بدبینی آن‌ها بالاتر می‌رفت. وجود بی‌اعتمادی و بدبینی گسترده از موانع جدی بر سر راه ایجاد انواع سازمان‌ها و گروه‌های عمومی و مستقل بود که برای توسعه سیاسی و مشارکت ارادی ضرورت داشت. نخبگان سیاسی علاوه بر بدبینی و بی‌اعتمادی نسبت به

یکدیگر و نظام سیاسی نسبت به عامه مردم نیز بدبین و بی‌اعتماد بودند (Zonis, 1978, p.280). در این میان، هویدا در دوران نخست وزیر خود، علاوه بر بدبینی و بی‌اعتمادی نسبت به حکومت و رقبای سیاسی خود نسبت به عامه مردم نیز بدبین و بی‌اعتماد بود. وی در این مورد عقیده داشت شاهنشاه در اینکه آزادی مختصری به مردم داده شود، واقعاً صداقت دارد ولی ما باید همواره به این نکته توجه داشته باشیم که در این مملکت هیچ گاه ضابطه و رویه‌ای وجود نداشت که بتوان براساس آن حرکت‌های ناشی از اعطای آزادی را تحت کنترل درآورد و یا عواقب آن را قابل تحمل کرد. بنابراین، فرهنگ سیاسی نخبگان حاکم، این تصور را برای آن‌ها به وجود آورد که مشارکت دادن مردم در سرنوشت سیاسی خویش اقدامی بیهوده و هرج و مرج طلبانه است.

۲-۳. سوءاستفاده از قدرت و فساد

پس از دهه‌های ۴۰ و ۵۰، هم شاهد انحصارات و مالکیت‌های دولتی هستیم و هم شبه انحصارات و مالکیت‌های فردی مقامات دولتی به خصوص شاه و درباریان. سوءاستفاده و دست‌اندازی نخبگان حاکم به قسمت‌های عظیمی از عرصه اقتصادی کشور که با استفاده از کلیه اهرم‌های دولتی در جهت افزایش منافع فردی و تضعیف رقبای اقتصادی-تجار و صاحبان صنایع-صورت می‌گرفت، امری عادی شده بود. درآمدهای سرشار نفتی در دهه ۱۳۵۰ فساد رسمی را به سطوحی بی‌سابقه رساند. در سال‌های پس از افزایش قیمت نفت، فساد به سطح میلیاردها دلار رسیده بود. در همین چهارچوب، هزینه واقعی برخی پروژه‌های دولتی به علت فساد تا ۲۰ یا ۳۰ برابر برآورد اولیه افزایش می‌یافت (کاتوزیان، ۱۳۷۹، ص ۱۸). «هانتینگتون» در زمینه گسترش فساد معتقد است در دولت‌هایی که احزاب سیاسی کارآمدی ندارند و در جوامعی که مصالح فردی، خانواده، جرگه یا کلان، چیرگی دارند، فساد از هر جای دیگر رواج بیشتری دارد. در یک جامعه سیاسی دستخوش نوسازی نیز هر چه که احزاب سیاسی ضعیف‌تر و ناپذیرفته باشند، احتمال فساد بیشتر است. وی سپس اضافه می‌کند در کشورهایی چون ایران شاهنشاهی که احزاب در بهترین حالت جنبه‌ای نیمه قانونی داشته‌اند، فساد به خاطر مصالح فردی و خانوادگی رواج داشته است. در چنین شرایطی نخبگان نقش‌های نهادی‌شان را تابع درخواست‌های غیرنهادی می‌سازند. بر این پایه، از آنجا که فساد در جهت تضعیف یا دوام ضعف دیوان سالاری دولتی عمل می‌کند، با رشد سیاسی ناسازگار است. به همین ترتیب این امر از ایجاد شرایط مناسب برای رشد نهادهای سیاسی کارآمد

ممانعت به عمل می‌آورد. علاوه بر این، عدم رشد نهادهای سیاسی کارآمد به نوبه خود موجب می‌شود حکومت در مقابل هیچ گروه و سازمانی پاسخگو نباشد و این امر زمینه را برای رشد و گسترش اقتدارگرایی فراهم می‌کند.

۲-۲-۴. تملق محوری

واکاو تاریخ نشان می‌دهد که در تاریخ سیاسی معاصر ایران تا قبل از انقلاب اسلامی، بین مدت زمان صدارت یک فرد و تملق و چاپلوسی وی ارتباط مستقیمی وجود دارد. افراد صاحب فکر و عقیده مدت زمان کوتاهی مدیریت و وزارت کرده و خیلی سریع حذف شده‌اند. رواج فرهنگ سیاسی تملق، چاپلوسی، دروغ و چند شخصیتی در میان نخبگان سیاسی حاکم منجر به بدبینی، اغراق‌گویی و بی‌اعتمادی گسترده بود (سریع‌القلم، ۱۳۸۶، ص ۴۹). در همین رابطه، نفس تملق و نفاق، خود زمینه‌ساز بروز رفتار استبدادی در رهبران است و پیامدهای مخرب آن به وضوح در سطح نظام سیاسی خود را نشان می‌دهد (آبراهامیان، ۱۳۸۱، ص ۶۲). کنار رفتن دولتمردان واقع بین و باشخصیت و صاحب استقلال رای یا کنار گذاشتن آن‌ها سبب روی کار آمدن نخبگان سیاسی «بله قربان‌گویی» شده بود، که «در گفتن آنچه پادشاه خواهان شنیدنش بود، با هم رقابت می‌کردند. به این ترتیب شاه به تدریج به سوی ورطه انقلاب روان شد درحالی که مشاوران دربار ندانسته یاری‌اش می‌کردند که تاج پادشاهی را هر چه بیشتر تا روی چشمانش پایین کشد.» (آبراهامیان، ۱۳۸۱، ص ۳۹۰). گفتارها و رفتارهای متملقانه نخبگان سیاسی حاکم بر توهم شاه دامن می‌زد که او تنها شخصی است که سجایای رهبری دارد، هوشمند، لایق و عقل کل است. هر نظری که شاه ابراز می‌کرد از نظر آن‌ها عالی و قابل تحسین بود. بروز چنین رفتارهایی طوری امر را بر شاه مشتبه ساخت که او باور کرده بود خردمندترین رهبر سیاسی نیمه دوم قرن بیستم است. تملق و چاپلوسی نخبگان سیاسی سبب شد شاه به وسوسه کیش شخصیت بیفتد و خود را عقل کل بداند. زمانی که یک فرد عقل کل محسوب و تمامی مسائل به یک فرد منتهی شود، عقل جمعی و تصمیم‌گیری جمعی وجود نداشته، مواد خام و استدلال نیز تعطیل می‌شود. از آنجا که عقل جمعی در کار نبود تلقیات شاه نهایی بود. به علت نشستن یک فرد در راس هرم عقل مرکزی، اقدامات حکومت در عرصه‌های مختلف قابل پیش‌بینی نبود. خلاصه اینکه ویژگی‌ها و عناصر منفی در فرهنگ سیاسی نخبگان حاکم در تضاد با رشد و بسط نهادهای مشارکت و به طور کلی توسعه سیاسی قرار داشته است. نخبگان سیاسی بی‌توجه به تمایلات و خواسته‌های مردم

حرکت می‌کردند و تمام تلاش آن‌ها در جهت رقابت با یکدیگر برای به دست آوردن رضایت محمدرضاشاه بوده است.

این امر موجب گسترش فضای تملق و چاپلوسی در میان نخبگان و همزمان با آن موجب غرور و خودبزرگ بینی شاه و رشد اقتدارگرایی و رویگردانی از سازوکارهای مشارکت سیاسی بود. سازمان‌های مشارکت سیاسی قانونی همچون احزاب، اتحادیه‌های کارگری، اصناف و رسانه‌های گروهی از استقلال، کارایی و عملکرد لازم جهت تبیین تقاضاها و خواسته‌های مردم به تصمیمات و سیاست‌ها برخوردار نبوده‌اند. به هر حال ضعف و ناکارآمدی نهادهای مشارکت سیاسی قانونی و مسدود شدن کانال‌های مشروع مشارکت، به تدریج در سطح نظام سیاسی اقتدارگرایی محمدرضاشاه بحران مشارکت را به وجود آورد. این امر سبب تشدید بحران مشروعیت و زمینه‌ساز تحولی شد که در سال ۱۳۵۷ محمدرضاشاه و نخبگان سیاسی حاکم را به سمت سقوط کشاند.

۲-۲-۵. امنیت شغلی نخبگان عصر پهلوی

نکته دیگری که در خصوص عملکرد نخبگان در نظام سیاسی استبدادی پهلوی دوم درخور بررسی است، امنیت شغلی آنان است. توسعه، فرایندی است که نیازمند آرامش، تفکر، برنامه‌ریزی و اجرا است و این شرایط، باید در سایه امنیت شغلی فراهم گردد. در دوره محمدرضا شاه، نخبگان از امنیت لازم برخوردار نبودند. موقعیت سیاسی نخبگان، به اراده شاه وابسته بود و دارندگان مشاغل مهم دولتی از ثبات، آرامش و امنیت لازم بهره‌مند نبودند. «محمدرضا شاه برای تثبیت حاکمیت اقتدارطلبانه خود، در طول ده سال از ۱۹۴۰ تا ۱۹۵۰، به طور دقیق ۲۷ کابینه را عوض کرد. طی سال‌های ۱۹۵۲-۱۹۴۱، حدود ۴۰۰ جابه‌جائی در پست‌های وزارتی صورت گرفت.» (Bosworth, 1992, p.68).

محمدرضاشاه در برابر نخبگان منتقد و کسانی که از مرام شاهنشاهی و برنامه‌های او برای رسیدن به تمدن بزرگ پیروی نمی‌کردند، از روش‌هایی مانند اتهام فساد مالی، برکناری، تبعید و حبس، استفاده می‌کرد. این برخوردهای خشونت‌آمیز، طیف وسیعی از نخبگان را در بر می‌گرفت؛ از امام خمینی - که یکی از مخالفان سرسخت نظام استبدادی بود - تا سرلشکر زاهدی که با ایفای نقش در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در نجات تاج و تخت شاه مؤثر واقع شده بود. هنگامی که قدرت زاهدی افزایش یافت، شاه او را برکنار و به سوئیس فرستاد. هنگام خروج از

کشور، «در پای پلکان هواپیمائی که او را به سوئیس می‌برد، به چند تن از دوستانی که بدرقه‌اش می‌کردند، گفت: بالأخره حق با دکتر مصدق بدبخت بود.» (کاتوزیان، ۱۳۷۹، ص ۸۱).

فقدان امنیت نخبگان در مقابل قدرت استبدادی شاهان پهلوی، پیامدهای ناگواری داشت؛ اولاً، به علت بی‌ثباتی در موقعیت شغلی، آنان به جای برنامه‌ریزی بلندمدت - که لازمه توسعه سیاسی و همه‌جانبه است - به صورت روزمره به انجام وظایف خویش می‌پرداختند. دوم اینکه، در مدت نامشخصی که در عرصه مدیریتی کشور حضور داشتند، فرصت را مغتنم می‌شمردند و به سوء استفاده از اموال عمومی می‌پرداختند، تا در صورت سقوط ناگهانی از موقعیت سیاسی خویش، زندگی خود را تأمین کرده باشند. سوم اینکه، آنان به خاطر بی‌پناهی در مقابل حکومت، به قدرت‌های خارجی پناه می‌بردند و سبب افزایش نفوذ بیگانگان در عرصه نخبگی کشور می‌گردیدند و مجری دستورهای بیگانگان می‌شدند. این پیامدها موانعی در راه توسعه و پیشرفت کشور بود.

در مجموع اگر بخواهیم به صورت مصداقی به بحث پردازیم، نخبگان متفاوت بسته به ماهیت و استقلال خود، در درون فرهنگ سیاسی خاص دوره پهلوی دوم رفتار و کنش‌های خاصی را از خود به نمایش گذاشته‌اند. در این راستا، از کودتای ۲۸ مرداد سه نخست وزیر و دو زن مهم‌ترین بازیگران این دوره بعد از شخص شاه محسوب می‌شدند که هویدا به دلیل طولانی‌ترین دوره صدرات، امینی به دلیل اجرای اصلاحات ارضی و علم نزدیک‌ترین شخص در دربار به شخص شاه بود. از طرف دیگر فرح به عنوان همسر شاه و اشرف نیز خواهر دوقلوی شاه دارای نقش‌های کلیدی در حکومت پهلوی بودند.

۲-۵-۱. علی امینی

علی امینی تنها نخست وزیر بود که بعد از کودتای ۱۳۳۲، تا حدودی خارج از محدوده فرهنگ پاتریمونیالی رفتار می‌کرد و به طور خاص، بازیچه و مطیع حلقه به گوش شاه نبود (آبراهامیان، ۱۳۸۱، ص ۵۲۰). تأیید این صحبت همین بس که اعضای کابینه‌ای که او انتخاب کرده بود به طور کامل از شاه تمکین نمی‌کردند که بخصوص می‌توان به نورالدین الموتی وزیر دادگستری اشاره کرد که دستگیری عده‌ای از مقامات سابق لشگری و کشوری در زمان وزارت او انجام گرفت. همچنین محمود درخشش وزیر آموزش و پرورش رهبر اعتصاب معلمان، مهندسان و از طرفداران دکتر مصدق را می‌توان نام برد و خود حسن ارسنجانی وزیر

کشاورزی که برنامه اصلاحات ارضی را با جار و جنجال زیاد به اجرا گذاشت که مورد اعتماد شاه نبود (طلوعی، ۱۳۸۳، ص ۶۸۱).

با این همه در چهارچوب نظام بسته و پاتریمونیال محمد رضا شاه، علی امینی متأثر از فرهنگ سیاسی خاص آن دوره در راستای کسب قدرت اقدامات خاصی را انجام می‌دهد. توضیح آنکه این نوه اقتصاددان مظفرالدین شاه در طول یک سالی که در نجف طلبه بود، نه داشتن دو دکتری در امور اقتصادی و سیاسی و نه تجربیاتی که از پدر زن خود (وثوق الدوله) آموخته بود و نه آنچه قوانین به او یاد داده بود به صدرات نرساند، بلکه تنها و تنها تلاشی که به عنوان وزیر دارایی دولت کودتا در مذاکرات با انگلیسی‌ها و کنسرسیوم برای حل مسأله گرامت شرکت نفت انگلیسی و قرارداد کنسرسیوم کرده بود، او را به صدرات رساند (بهنود، ۱۳۶۷، ص ۴۰). در چهارچوب همین فرهنگ سیاسی تبعی، وی بعد از فرمان نخست وزیری طی بیاناتی گفت «من قصد خدمت به شاه و کشورم را دارم زیرا معتقدم وجود شاه لازم است.» (نجاتی، ۱۳۷۱، صص ۱۷۴-۱۷۳).

علاوه بر این، در زندگی سیاسی امینی، آلوده‌ترین رفتار و کنشی که او را برای همیشه بد نام کرد و مهر وابستگی به قدرت‌های خارجی را بر پیشانی‌اش حک کرد، نقش وی در انعقاد قرارداد «امینی-پیچ» یا قرارداد «کنسرسیوم» است. همانطور که پیشتر اشاره شد، با پیروزی کودتای انگلیسی - آمریکایی علی امینی با حمایت آمریکایی‌ها به عنوان وزیر دارایی دولت زاهدی انتخاب شد. امینی وظیفه داشت، منافع کمپانی‌های عظیم نفتی آمریکایی را تأمین کند. آمریکا که در رقابت جدی با شرکت‌های نفتی انگلیس و تلاش جاه‌طلبانه برای شکستن انحصار شرکت‌های اروپایی بود، اکنون می‌خواست به پاس نقش خود در کودتا سهم درخوری از نفت را داشته باشد. تقسیم این میراث هشت ماه به درازا کشید. آمریکایی‌ها به کمک زاهدی که اکنون توسط آن‌ها تطمیع شده و امینی وزیر او که برای آوردنش تلاش مجدانه‌ای کرده بودند، موفق شدند، منافع خود را در حد توان تأمین کنند. با مذاکرات میان شرکت‌های آمریکایی و انگلیسی و دیگر کشورها، انگلیسی‌ها حاضر شدند، ۶۰ درصد سهام نفت ایران را از دست بدهند و بقیه هم به نسبت میان شرکت‌های آمریکایی و فرانسوی تقسیم شود (مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۱۷) قرارداد نفت میان دکتر امینی و «هوارد پیچ» آمریکایی در ۲۹ شهریور ۱۳۳۳ منعقد شد و علی‌رغم مخالفت نیروهای مبارز ضد استعمار به رهبری «آیت الله کاشانی» در ۶ آبان همان سال به تصویب مجلس شورای ملی رسید (مدنی، ۱۳۶۱، صص ۳۱۶-۳۱۳). در این

زمان ۲۴ میلیارد بشکه نفت صادر می‌شد که مصرف کنندگان غربی بهای ناچیزی برای این ماده گران بها می‌پرداختند (بیل، ۱۳۶۸، ص ۴۶۵). این مسئله حاصل رفتار یکی از به اصطلاح نخبگان نیمه مستقل ایران در دوران پهلوی دوم است که منشاء آن فرهنگ سیاسی تبعی حاکم بر لایه‌های درونی سیستم سیاسی کشور بود.

۲-۲-۵. اسد الله علم

با استعفای علی امینی، شاه فرمان نخست وزیری علم را در تیر ۱۳۴۱ صادر کرد. علم بر خلاف امینی، مالک سرشناس متنفذ، مورد اعتماد، مطیع و دلخواه شاه بود. وی وفادارترین نوکر شاه بود که با یک مدرک دیپلم به مقام نخست وزیری می‌رسید. از جمله رفتارهای خاص این نخبه سیاسی این بود که در هنگام تشکیل کابینه گفته بود ما برنامه‌ای جز «اجرای اوامر ملوکانه نداریم». وی در جای دیگر نیز بیان داشت «ما آمده‌ایم تا سپر بلائی اعلیحضرت شویم، خودمان را در راه باقی ماندن سلطنت قربانی کنیم» (نجاتی، ۱۳۷۱، صص ۲۰۰ - ۱۹۹) و در واقع این برنامه دولت او بود. در دوران نخست وزیری علم، شاه مطلقاً زمام امور مملکت را در دست داشت و حکومت بطور کامل در اختیار شخص شاه قرار داشت. او برای ادامه اجرای برنامه اصلاحات ارضی، بعد از چند ماه حسن ارسنجانی وزیر کشاورزی را برکنار و سرلشگر اسماعیل ریاحی که هیچ نوع تجربه و اطلاعاتی در امور کشاورزی نداشت، بر پست وزارت گمارد. وی طرح‌های مورد نیازی را که از سوی شاه به او ابلاغ می‌شد بدون توجه به افکار عمومی و از راه‌های خشونت‌آمیز پیش می‌برد. نخستین طرح علم لایحه انجمن‌های ایلاتی و ولایتی بود که به زنان آزادی رأی داده می‌شد و دیگر به انتخاب شوندگان سوگند به قرآن کریم حذف می‌شد، که این دو طرح سرلوحه طرح‌هایی بود که باید از بار مشکلات نخبگان طرفدار سیاست‌های بلند مدت ایلات متحده در کشور بکاهد. دومین اقدام او خلع ید از ملاکین بزرگ بود که در راستای ایجاد طبقه متوسطی بود که البته باید پایگاه قدرتمند اصلاحات مورد نظر آمریکایی‌ها در ایران می‌شد. سومین اقدام تصویب لایحه مصونیت مستشاران نظامی امریکا در کشور و بهره‌مندی آن‌ها از حقوق کنسولی بود که با مقاومت امام خمینی (ره) این لایحه اول ملغی شد (حسین آبادیان، ۱۳۸۳، ص ۲۶۱).

در مجموع، علم در مدت ۲۰ ماه نخست وزیری، خدمات شخصی فراوانی به شاه کرد. واکاوی رفتار سیاسی این صاحب منصب وابسته و هضم شده در فرهنگ سیاسی تبعی نشان می‌دهد که او توانست از بودجه دولت، زمین‌های خاندان پهلوی را، پیش از آنکه نوبت

«اصلاحات ارضی به آنان برسد» بخرد و در عوض تنها ۹۰ میلیون ریال به مادر شاه داد تا پالایشگاه تهران را در املاک او بسازند. جنگل‌های شاه را در مازندران و گیلان پیش از قانون ملی کردن جنگل‌ها، به افراد و شرکت‌ها (تحت عنوان مشارکت با بنیاد پهلوی) واگذار کرد. شاهکار شاه پسند علم افتتاح سفارت اسرائیل در تهران بود که تا ۱۵ سال تهران تنها پایتخت یک کشور مسلمان بود که اسرائیل در آن سفارت خانه داشت (بهنود، ۱۳۶۷، ص ۴۹۴) و سرانجام بعد از اتمام دستورات در پست نخست‌وزیری مأموریت یافت با یک دیپلم رئیس دانشگاه پهلوی در شیراز شود که قرار بود با همکاری استادان هاروارد، بزرگ‌ترین مرکز آموزش عالی شود. وی در این رابطه در مصاحبه‌ای بیان داشت «من نوکر اعلیحضرتم بفرمایند پیش خدمت یک اداره در شیراز باشم، هم به دیده منت دارم» (بهنود، ۱۳۶۷، ص ۴۹۵).

۲-۲-۳. هویدا

پس از ترور حسنعلی منصور، محمدرضا شاه برای برخورد داری بیشتر از حمایت آمریکا سعی می‌کرد با تمرکز قدرت، مقام نخست‌وزیری را به سمت قدیمی وزیر اعظمی سوق دهد. از این رو، در تلاش بود تا با انتخاب نخست‌وزیران مطلوب به این هدف دست پیدا کند. در این زمینه هویدا شخصی مناسب دیده شد. وی چاکر منشی متواضع، باهوش در درک آنچه شاه می‌خواست بود. با این اوصاف، او نمی‌توانست به عنوان نخست‌وزیر، نقشی کلیدی و استراتژیک بازی کند. وظیفه اصلی او در کابینه تحمیل نتیجه‌ای بود که قبلاً در دربار روی آن توافق شده بود. زیرا کابینه مستقلاً نمی‌توانست تصمیم مهمی اتخاذ کند. تصمیمات را قبلاً شاه در مذاکره با نخست‌وزیر، وزرا یا اعضای محفل درونی خود و یا رؤسای سازمان‌های مختلف مملکتی اتخاذ می‌کرد. حداکثر کار کابینه این بود که برای پیدا کردن راه‌های اجرای تصمیمات شاه با یکدیگر مشورت کنند. دلیل اینکه هویدا توانست بیش از ۱۲ سال (از بهمن ۱۳۴۳ تا ۱۳۵۶) بر مسند صدرات تکیه زده و جایگاه ویژه‌ای نزد شاه به دست آورد را می‌توان ناشی از سه عامل قدرت مانور هویدا در میان مقامات رقیب، توانمندی هویدا در ایفای نقش شخص دوم مملکت بعد از شاه، قابلیت هویدا در اجتناب از خطاهای جدی در تفسیر و تحقق درخواست‌های شاه دانست.

واکاوی تاریخ دوران نخست‌وزیری هویدا گویای این است که از هنگام روی کار آمدن هویدا به بعد، اوضاع سیاسی جامعه به شکلی درآمد که پیامدهای آن چیزی نبود جز تسلط کامل شخص محمدرضا شاه بر سازمان‌های و نهادهای دولتی کشور. در این مدت به رغم

افزایش کمی نخبگان دیوانی، به لحاظ کیفی یعنی نقش آن‌ها بر روند تصمیم‌گیری‌های سیاسی فاجعه‌آمیزترین دوران برای نخبگان سیاسی به طور عام و نخبگان دیوانی به طور خاص به حساب می‌آید (ازغندی، ۱۳۸۷، صص ۲۵۲-۲۵۱). در این دوران، فرمانروای مملکت، شخص شاه بود و سران کشورهای خارجی، از طریق سفیران خود با شاه ارتباط داشتند. هویدا بدون توجه به اختیارات و مسئولیت‌های نخست وزیر یک کشور مشروطه و با آشنای به روحیه محمدرضا شاه سعی می‌کرد مقام خود را حفظ کند و فرمانبردار بی‌چون و چرای «ارباب» باشد. در این زمان، اغلب وزیران منصوب شاه بودند و از هویدا حساب نمی‌بردند. علاوه بر این، تکنوکرات‌های جدیدی که به خدمت دستگاه قدرت پذیرفته می‌شدند با دقت از غربال ساواک و رکن دوم ارتش عبور می‌کردند. مهم‌ترین شرط، عضویت این گروه در حزب ایران نوین (حزب تاسیس شده توسط منصور)، اثبات وفاداری به شاه و تعلق خاطر به سیستم حکومت او بود. در این زمان، عده زیادی با سوابق تحصیلی عالی و تخصص در رشته‌های گوناگون برای دستیابی به کار و حرفه مناسب، به خدمت دستگاه درآمدن ولی اکثریت قریب به اتفاق کسانی که به مقامات بالای سیاسی رسیدند آن‌هایی بودند که با ساواک ارتباط و همبستگی تنگاتنگ داشتند. اینان که به غایت جاه طلب بودند برای کسب شهرت و مقام روح خود را به شاه و رژیم او فروختند (نجاتی، ۱۳۷۱، صص ۳۱۷-۳۱۶). در این دوران هویدا شغل نخست وزیری را به پیک و پیام رسان شاه به دولتیان و مسئول ظاهر سازی و هماهنگ کردن تملقات از شاه بدل کرده بود و قدرتمندترین افراد کشور در پست‌های قانونی کشور نبودند بلکه به میزان نزدیکی و مورد اعتماد بودن شاه بستگی داشت (بهنود، ۱۳۶۷، ص ۵۹۶).

۲-۵-۴. فرح دیبا

فرح دیبا اصالتاً آذربایجانی و مادرش اهل گیلان بود که در ۱۹ سالگی برای تحصیل در رشته معماری به پاریس رفته بود و در آنجا با شهناز دختر شاه آشنا شد و هم او بود که فرح را به شاه معرفی کرد. او زنی بود با دو چهره کاملاً متفاوت که در ایران متولد ولی در غرب تحصیل کرده بود و بسیاری از خصوصیات اروپاییان را کسب کرده بود. فرح علاوه بر اینکه همسر شاه و مادر ولی عهد بود سعی می‌کرد در زمینه مسائل فرهنگی، آموزشی و اجتماعی بر نحوه اتخاذ تصمیمات شاه اعمال نفوذ کند (ازغندی، ۱۳۸۷، ص ۲۴۴). گرچه نشانه‌ای دال بر اعمال نفوذ فرح بر اقدامات یا طرز فکر شاه نسبت به مسائل حائز اهمیت از نظر سیاسی و اقتصادی در دست نیست، با توجه به واقعیت‌های موجود می‌توان حدس زد که او نقش مؤثری در

روند تصمیم‌گیری‌های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی دربار داشته است. در چهارچوب دولت پاتریمونیا و فرهنگ تبعی می‌توان استدلال کرد که اولاً او بعنوان همسر شاه از معدود کسانی بود که مرتب به شاه دسترسی داشت و می‌توانست بی‌پرده با او به گفتگو بپردازد ثانیاً او مادر ولیعهد بود و از این بابت شأن و مقام استثنایی در دربار داشت، ثالثاً در شهریور ۱۳۴۶ مجلس مؤسسان با اصلاح اصل ۳۸ متمم قانون اساسی مقام نیابت سلطنت را به او واگذار کرد (ازغندی، ۱۳۸۷، ص ۲۴۵).

البته علم در خاطرات خود موضوع اختلاف نظرهای شاه و فرح را بطور علنی بیان کرده است. مثلاً در یادداشت روز ۱۴ مهر ۱۳۵۱ که مربوط به جریان افتتاح اجلاس جدید مجلسین از طرف شاه می‌باشد آمده است: «شاه در جریان افتتاح مجلس به ایراد سخنرانی در مورد پیشرفت‌های کشور پرداخت و در هنگام استراحت در اتاق مخصوص، ملکه به انتقاد از شاه پرداخت که سخنرانی‌اش جز تعریف از پیشرفت‌های مملکت چیزی نگفته و کمترین اشاره به کمبودها نداشته.» (طلوعی، ۱۳۸۳، صص ۶۶۴-۶۶۳) و نیز در یادداشت روز ۱۱ مهر ۱۳۵۱ آمده است، ص «که از شهبانو خواستم که ولی عهد را برای تماشای فیلم جشن‌های شاهنشاهی سال گذشته ببرم؟ و در ضمن گفتم شاه با این پیشنهاد موافق است. ملکه گفت: تو را به خدا دست از سرم بردارید من اصلاً نمی‌خواهم که نام ما کمترین ارتباطی با این مراسم وحشتناک داشته باشد.» (طلوعی، ۱۳۸۳، صص ۶۶۴-۶۶۳)

۲-۵-۲-۵. اشرف پهلوی

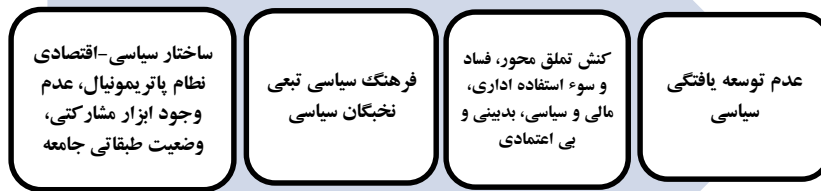
اشرف پهلوی همزمان با محمدرضا پهلوی در ۴ آبان ۱۲۹۸ شمسی به دنیا آمد. او به شدت مورد علاقه رضاشاه بود و ظاهراً به درخواست خود رضا شاه که از نفوذ او در برادرش اطلاع داشت در ایران ماند؛ یعنی در ژوهانسبورگ نزد رضا شاه اقامت نکرد و در خلاء موجود دربار آن روز ایران نقش مهمی ایفا کرد. «ژراردویلیه» در شرح خصوصیات و کاراکتر اشرف می‌نویسد: «این زن ریزه و لاغر اندام، آتش پاره‌ای بود که تمام خصوصیات اخلاقی پدر غول پیکرش را، منهای قد و قامت او به ارث برده بود، او در همان کودکی هم جسارت و بی‌پروایی خود را که درست نقطه مقابل خجالت و ضعف و ترس برادر دوقلوش بود نمایان ساخت.» (طلوعی، ۱۳۸۳، ص ۶۵۳). اشرف پهلوی در سرسختی و سنگدلی و فساد اخلاق شهرت داشت، چندین بار ازدواج کرد و بعد از برادرش ثروتمندترین فرد خانواده پهلوی به حساب می‌آمد. او در روابط خارجی ایران مداخله می‌کرد، سفرهای سیاسی مهمی به خارج از کشور

داشت که یکی از مهم‌ترین آن‌ها دیدار با استالین بود. وی چندین سال نیز ریاست کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل و سرپرست نمایندگی ایران در این سازمان را به عهده داشت. اشرف از طریق حمایت از سپاه دانش، سازمان زنان ایران و سازمان خدمات اجتماعی شاهنشاهی که دائماً با سازمان‌های زیر نظر فرح در رقابت بود، هزینه بسیاری را صرف امور رفاهی و عمرانی داخل کشور می‌کرد ولی تمام تلاش‌های به اصطلاح خیر خواهانه او قادر به افزایش محبوبیت وی نزد مردم نشد. در واقع فعالیت‌های غیر قانونی و غیر اخلاقی او تمام تلاش‌های او و دوستانش را برای کسب اعتبار خنثی می‌کرد. (ازغندی، ۱۳۸۷، صص ۲۴۷-۲۴۶). در فاصله فتح آذربایجان در سال ۱۳۲۵ تا دومین ازدواج شاه در سال ۱۳۲۹ اشرف پهلوی همسو با سیاست‌های شاه، نقش درجه اولی در سیاست ایران ایفا می‌کرد. به عنوان مثال، بعد از روی کار آمدن دکتر مصدق، اشرف که نفوذ خود را در سازمان‌های دولتی از دست داده بود به تحریکاتی علیه دولت دست زد که دکتر مصدق فوراً در مقابل آن واکنش و شاه را وادار کند وی را از ایران اخراج کند و به گفته خود او در این مدت چه بوسیله داخل کشور و عوامل خارجی به مبارزه علیه مصدق دست زد (طلوعی، ۱۳۸۳، ص ۶۵۷). اشرف بعد از کودتا بر مداخلات خود افزود و یکی از دولتمردان مورد علاقه خود یعنی اقبال را به نخست وزیری رساند ولی در دوران امینی نفوذ او کاهش یافت و در دوران علم بیشتر به امور مالی و تجاری روی آورد و به امپراطوری مالی وسیعی دست یافت.

آخرین باری که اشرف به ایران آمد مصادف با حادثه ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ بود که در خاطراتش آمده که «برادرم مضطرب بود، من از او پرسیدم چه می‌خواهید بکنید و شاه در جواب به من گفت: «ماندن شما در اینجا مصلحت نیست و خودتان بهتر می‌دانید چقدر سوژه بدست مخالفان داده‌اید» (طلوعی، ۱۳۸۳، ص ۶۵۸) و وقتی گفتم حاضر نیستم شما را تنها بگذارم، برای اولین بار در دوران زندگی ما، صدای خود را به روی من بلند کرد و گفت: «به شما می‌گویم برای راحتی خیال من باید بروید» (طلوعی، ۱۳۸۳، ص ۶۵۸). در واقع اشرف نمونه بارز شخصی از خاندان پهلوی بود که یکی از عوامل مهم در بدبین شدن مردم نسبت به این خاندان بودند بخصوص اینکه در جامعه مذهبی ایران کاملاً کارهای او غیر اخلاقی و غیر عرفی محسوب می‌شد که روحیه مردم ایران را جریحه‌دار می‌کرد.

جمع‌بندی

نتایج حاصل از تحقیق حاضر نشان می‌دهد که فرهنگ و نگرش سیاسی نخبگان و گروه‌های حاکم در ایران دوره پهلوی دوم در ایجاد یا بازتولید ساختارهای کنشی-رفتاری آن‌ها تاثیرگذار بوده است. این فرهنگ به دلایل تبعی بودن مضمونی فردگرا و جمع‌گریز و به عبارتی دیگر رقابت ستیز و غیرمشارکتی داشته است، لذا در آن ساخت قدرت سیاسی به شکل رابطه‌ای عمودی، یک سویه و از بالا به پایین در میان شاه و نخبگان سیاسی دیده می‌شود. این ساختار فرهنگی تبعی و رابطه محور اگرچه بازتابی از ساختارهای اجتماعی، عدم وجود ابزارهای مشارکتی و تبلور قدرت سیاسی-اقتصادی در لایه‌های جامعه و اجتماع بوده است، اما به طور خاص در نگرش و کنش نخبگان نیز تاثیر مستقیمی داشته است. این مدعا در نمودار زیر به شکل بهتری قابل فهم است.



بر این اساس می‌توان گفت طرز تلقی و رفتار سیاسی نخبگان در تقویت یا تضعیف زمینه‌های توسعه سیاسی، رشد جامعه مدنی و جلب مشارکت و رقابت آحاد و گروه‌های اجتماعی اثرگذارتر از فرهنگ سیاسی عمومی است. در بررسی فرهنگ سیاسی نخبگان حاکم در دوره پهلوی دوم و بالاخص بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، احساس عدم امنیت، بی‌اعتمادی و بدبینی سیاسی، فساد و سوء استفاده از قدرت و تملق را بعنوان عمده‌ترین محورهای قلمداد شد. این عناصر و ویژگی‌ها در تضاد با رشد و بسط نهادهای مشارکت و بطور کلی توسعه سیاسی قرار داشته است. از عمده‌ترین خصوصیات توسعه سیاسی، وجود فرهنگ سالم سیاسی و گسترش مشارکت سیاسی در جامعه است به نحوی که تمامی مردم خود را در نهادهای جامعه شریک بدانند. از این رو مشروعیت نظام سیاسی تا حدود زیادی

در گرو تأمین منافع عمومی، تشویق و ترغیب فعالیت نهادهای مشارکت قانونی و حمایت از اقشار و طبقات مختلف در جامعه است؛ اما مشارکت بسیج سیاسی مردم مستلزم آن است که نخبگان سیاسی مروج و مبلغ ارزش‌ها و باورهای ملت باشند. در حالی که نخبگان سیاسی ایران در مقطع مورد بررسی بی‌توجه به تمایلات و خواسته‌های مردم، تمام تلاش خود را جهت رضایت محمد رضا شاه صرف می‌کردند و این امر باعث گسترش فضای تملق و چاپلوسی در میان نخبگان و موازی با آن خود بزرگ بینی و غرور شاه می‌شد. سازمان‌های مشارکت سیاسی قانونی نیز از استقلال عمل برخوردار نبودند و این عدم استقلال، همراه با ناکارآمدی این نهادها بتدریج باعث بحران مشارکت در حکومت شد و زمینه‌ساز تحولی شد که بعدها باعث انقلاب و سرنگونی حکومت پهلوی شد.

یادداشت‌ها

1. Arbitrariness

کتابنامه

- آبادیان، حسین (۱۳۸۳). *دو دهه واپسین حکومت پهلوی*، تهران: نشر موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۱). *ایران بین دو انقلاب: از مشروطه تا انقلاب اسلامی*، ترجمه: کاظم فیروزمند، حسن شمس آوری، محسن مدیر شانه چی، تهران: نشر مرکز.
- ازغندی، علیرضا (۱۳۷۹). *ناکارآمدی نخبگان سیاسی ایران بین دو انقلاب*، تهران: نشر قومس.
- ازغندی، علیرضا (۱۳۸۷). *تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران*، تهران: نشر سمت
- اکبری، علی اکبر (۱۳۵۸). *سرمایه‌داری دولتی و مسأله دولت*، تهران: نشر سپهر.
- ایمانی، مصطفی (۱۳۸۳). "نخبگان ایرانی، غرب و مدرنیته"، *فصلنامه فرهنگ اندیشه*، سال سوم، شماره (۱۰): صص ۱۳۰-۹۰.
- بروکر، پل (۱۳۸۴). *رژیم‌های غیردموکراتیک*، ترجمه علیرضا سمعی. تهران: کویر.
- بشیریه حسین (۱۳۸۰). *موانع توسعه سیاسی در ایران*، تهران: نشر گام نو.
- بهنود، مسعود (۱۳۶۷). *از سید ضیا تا بختیار*، تهران: نشر دنیای دانش.
- پارسونز، آنتونی (۱۳۶۳). *غرور و سقوط*، ترجمه منوچهر راستین، تهران: نشر هفته.
- راجی، پرویز (۱۳۷۰). *خادم‌نگزار تخت طاووس*، ترجمه ح.ا.مهران، تهران: نشر اطلاعات.

- سردارآبادی، خلیل‌الله (۱۳۸۰). "تأثیر تغییرات ساختاری و جهانی شدن بر فرهنگ سیاسی"، فصلنامه مطالعات ملی، سال سوم، شماره (۱۰): صص ۹۵-۱۱۰.
- سریع‌القلم، محمود (۱۳۸۶). فرهنگ سیاسی ایران، تهران: پژوهشکده مطالعات اجتماعی و فرهنگی. طلوعی، محمود (۱۳۸۳). بازیگران عصر پهلوی از فروغی تا فردوست، تهران: نشر علم.
- قوام، عبدالعلی (۱۳۸۰). سیاست‌های مقایسه‌ای، تهران: نشر سمت.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۷۶). جامعه‌شناسی، ترجمه: منوچهر منصوبوری، تهران: نشر نی.
- ماکس ویر (۱۳۷۴). اقتصاد و جامعه، ترجمه: عباس منوچهری و دیگران، تهران: نشر مولی.
- مدنی، جلال‌الدین (۱۳۶۱). تاریخ سیاسی معاصر ایران، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- مرکز بررسی اسناد تاریخی (۱۳۷۹). علی‌امینی به روایت اسناد ساواک، تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی.
- میلائی، عباس (۱۳۸۲). معمای هویدا، تهران: نشر اختران.
- نجاتی، غلامرضا (۱۳۷۱). تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران، تهران: نشر خدمات فرهنگی رسا.
- نقیب‌زاده، احمد (۱۳۸۰). درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی، تهران: نشر سمت.
- هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۰). سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نشر علم.
- همایون کاتوزیان، محمد علی (۱۳۸۵). تضاد دولت و ملت، نظریه تاریخ و سیاست در ایران، ترجمه علیرضا طبیب، تهران: نشر نی.
- همایون کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۷۹). "رژیم‌های سلطانی: رژیم پهلوی در ایران"، ترجمه: محمد سعید قاینی نجفی - حاجی امیر محمد یوسفی، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره (۴-۱۵۳): صص ۳۱-۱۲.
- هویدا، فریدون (۱۳۷۰). سقوط شاه، ترجمه ح. امهران، تهران: نشر اطلاعات.

- Almond, Gabriel And Verba, Sidney (1966). *Civic Culture*, Princeton: Princeton university press.
- Bill. J. and Leiden (1984). *Political in the Middle East*, Boston; Little Brown.
- Edmond, Bosworth (1992). *Pahlavi Iran*, California : Mazda publishers.
- Seung Yu, Dal (2002). *The Role of Poritical Culture of Iranian Political Development*, Hampshire.
- Zonis, Marvin (1978). *The Political Elite of Iran*, Princeton: Princeton University Press.

